

## چرخش مضمونی در تبیین روابط زن و مرد در خانواده:

### ظهور جامعه‌شناسی صمیمیت

عباس لطفی‌زاده<sup>۱\*</sup>، محمدجواد زاهدی<sup>۲</sup>، فاطمه گلابی<sup>۳</sup>

#### چکیده

مطالعات علمی اولیه درباره زنان و مردان در خانواده عموماً به مطالعه ساختار و کارکرد خانواده به‌مثابه نهادی اجتماعی و نقش‌های جنسیتی زنان و مردان در آن نهاد می‌پرداختند، اما در دهه‌های اخیر، جامعه‌شناسی خانواده دستخوش نوعی تحول مضمونی شده است: تغییر تمرکز از نهاد خانواده به روابط صمیمی زنان و مردان. این تحول فکری از دگرگونی‌های عمیق در زندگی خانوادگی معاصر و تحول نقش‌های زنان و مردان در خانواده ناشی می‌شود. جامعه‌شناسان و نظریه‌پردازان خانواده نظر به این دگرگونی‌ها، و لزوم اتخاذ شیوه‌هایی متناسب برای تحلیل پیچیدگی و تنوع شدید شکل‌های خانواده در دنیای معاصر، ناگزیر به بازتعریف سرشت موضوعی خود شده‌اند که این امر زمینه را برای ظهور حوزه جدید «جامعه‌شناسی صمیمیت» فراهم کرده است. تحول و چرخش مضمونی در جامعه‌شناسی خانواده و اتخاذ رویکردی نو به روابط صمیمی زنان و مردان می‌تواند واجد دلالت‌های پژوهشی و سیاسی گوناگونی باشد. مقاله حاضر با مرور و تحلیل تحولات نظری در جامعه‌شناسی خانواده می‌کوشد بروز نوعی تحول مفهومی- یا به تعبیری، ظهور مفهوم صمیمیت- را در این حوزه برجسته کند و وضعیت کنونی دانش خانواده را در چالش با تحولات معاصر با رویکرد تحلیل انتقادی تشریح و تبیین کند.

#### کلیدواژگان

جامعه‌شناسی خانواده، جامعه‌شناسی صمیمیت، خانواده، روابط زن و مرد، صمیمیت.

۱. مربی گروه علوم اجتماعی، دانشگاه پیام نور ایران و دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی دانشگاه پیام نور

Lotfzade.a@gmail.com

M\_Zahedi@pnu.ac.ir

F.Golabi@gmail.com

۲. استاد گروه علوم اجتماعی، دانشگاه پیام نور

۳. دانشیار گروه علوم اجتماعی، دانشگاه تبریز

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۶/۸، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۷/۵

## مقدمه

خانواده به‌مثابه یکی از نهادهای مهم اجتماعی از دیرباز مورد توجه متفکران اجتماعی بوده است. این اهمیت ماندگار مطالعه خانواده ناشی از اهمیت بسیار زیاد آن برای انسان‌هاست. تقریباً همه ما در خانواده متولد می‌شویم، در خانواده پرورش می‌یابیم و خود نیز خانواده‌ای تشکیل می‌دهیم و تقریباً سرتاسر زندگی‌مان را در خانواده می‌گذرانیم. درحقیقت، بیشتر مردم خانواده و «زندگی خانوادگی را مهم‌ترین جنبه زندگی خود می‌دانند» [۶]. به همین قیاس، جامعه‌شناسی خانواده نیز یکی از حوزه‌های همچنان پررونق دانش جامعه‌شناسی است که البته در طول زمان و همگام با تحولات زندگی خانوادگی دگرگون شده است.

دگرگونی‌های معاصر زندگی خانوادگی یا روابط زن و مرد در خانواده، چه در ایران و چه در کل جهان، مورد توجه بسیاری از پژوهش‌گران قرار گرفته است. این توجهات در ایران عمدتاً به‌صورت نگرانی‌ها و دغدغه‌ها از آینده خانواده بروز یافته است؛ مثلاً، خرداد ۱۳۹۳، مجلس شورای اسلامی گزارشی را منتشر کرد که در آن به «افزایش نگران‌کننده رفتارها و روابط جنسی نامشروع» در ایران اشاره شده بود. طبق این گزارش، حدود ۲۵ هزار دانش‌آموز همجنس‌گرا در کشور وجود دارد؛ روابط جنسی غیرمجاز بین دختران و پسران به صورت چشمگیری افزایش یافته است (۳۰ درصد بنا به تحقیق محمدسادات منصوری، ۱۳۸۷)؛ و براساس تحقیق وزارت آموزش و پرورش (۱۳۸۸)، حدود ۷۵ درصد در کل کشور؛ سن روسپی‌گری، که در دهه ۱۳۵۰ حدود ۳۰ سال بود، به ۱۵ سال کاهش یافته است [۲۲، ص ۵۱-۵۴].

علاوه بر چنین گزارش‌هایی، می‌توان به ظهور پدیده جدید «ازدواج سفید»<sup>۱</sup> یا «زندگی مشترک بدون ازدواج رسمی» نیز اشاره کرد، که البته آمار رسمی در این زمینه وجود ندارد، ولی در فضای مجازی و مطبوعات همواره مورد بحث قرار گرفته است. به نظر می‌رسد این آمارها از ظهور شکل‌های جدید صمیمیت حکایت می‌کنند. باین‌حال، موضوع اصلی این مقاله نه دگرگونی خانواده، بلکه دگرگونی دانش خانواده است. بنابراین، به علل و عوامل دگرگونی خانواده پرداخته نخواهد شد و مسلماً این مهم مستلزم پژوهشی جداگانه است. بر این اساس، سؤال آغازین پژوهش حاضر از این قرار است: آیا تحولات زندگی خانوادگی به تحول دانش خانواده منجر شده است؟ برای پرداختن به این پرسش، باید ضمن اشاره به دگرگونی‌های خانواده در جهان معاصر، سیر تاریخی دانش خانواده توصیف و بررسی شود. مقاله حاضر بخش نظری رساله‌ای پژوهشی است که به روش ترکیبی<sup>۲</sup> کیفی به کمی و بر

1. White Marriage  
2. Mixed Method

پایه نوعی رویکرد معرفت‌شناختی برساخت‌گرایانه<sup>۱</sup> انجام گرفته است. معرفت‌شناسی برساخت‌گرایی «بدیلی برای تجربه‌گرایی<sup>۲</sup> و عقل‌گرایی<sup>۳</sup> است؛ با این ادعا که معرفت نه از یک واقعیت خارجی کشف می‌شود و نه به وسیله خرد به‌طور مستقل از این واقعیت تولید می‌شود. معرفت نتیجه این است که مردم مجبورند معنای برخوردهایشان با جهان فیزیکی و دیگر مردم را بفهمند» [۷].

با وجود این، رویکرد ویژه این مقاله برای بررسی نظری موضوع تحقیق رویکرد تحلیل انتقادی<sup>۴</sup> است که نوعی رویکرد تحقیق کیفی<sup>۵</sup> است. روش تحقیق کیفی مستلزم نوعی رویکرد تفسیری<sup>۶</sup> به جهان و دانش است. بر این اساس، مقاله حاضر می‌کوشد ابتدا با مرور سیر تاریخی تحولات خانواده، وضعیت دانش خانواده و تحولات آن را توصیف کند و سپس بر مبنای این توصیف، تحولات نظری در جامعه‌شناسی خانواده را تفسیر و الگوبندی و در نهایت وضعیت کنونی دانش خانواده را در چالش با تحولات معاصر تحلیل و تبیین کند. روش گردآوری اطلاعات متنی در مقاله حاضر اسنادی و کتابخانه‌ای است و هدف از این تحقیق، شناخت تحولات نظری در دانش خانواده است.

بحث درباره روابط صمیمی در خانواده و دگرگونی آن در ایران بخشی نو و تقریباً بی‌سابقه است و هنوز شکلی مستقل و قوام‌یافته به خود نگرفته است و صرفاً در خلال بحث‌های مربوط به «تحولات خانواده در ایران» می‌توان عناصری از حوزه صمیمیت مانند عشق، سکس‌آلیته و روابط خانوادگی را به‌صورت نه‌چندان نظام‌مند بیرون کشید. بنابراین، برای تحلیل جامع‌تر موضوع به‌ناگزیر بر پژوهش‌ها و نظریه‌پردازی‌هایی که در غرب صورت گرفته تمرکز می‌شود.

### از جامعه‌شناسی خانواده تا جامعه‌شناسی صمیمیت

مرور سیر تاریخی «دانش خانواده» می‌تواند نقطه شروع مناسبی برای درک تحولات معاصر در جامعه‌شناسی خانواده باشد. صرف نظر از تحقیقات مردم‌شناسی مانند لوئیس مورگان [۵۶]، برانیسلاو مالینوفسکی [۵۱] و آلفرد رادکلیف‌براون [۶۴] درباره خانواده و خویشاوندی، مطالعات جامعه‌شناختی اولیه درباره خانواده با بررسی‌های جامعه‌شناسانه افرادی مانند فردریک لو پل، ویلهلم هاینریش ریل و یوهان یاکوب باخ‌اوفن<sup>۷</sup>، فردریش انگلس و امیل دورکیم شروع شد [۳، ص ۱۳-۱۶]. این مطالعات تقریباً از سده نوزدهم و هم‌زمان با ظهور و سلطه دیدگاه‌های

1. Constructionism
2. Empiricism
3. Rationalism
4. Critical Analysis
5. Qualitative Analysis
6. Interpretative
7. Frederic Le Play, Wilhelm Heinrich Riehl, Johann Jakob Bachofen

تکامل‌گرا در علوم اجتماعی آغاز شد [۸، ص ۱۷]. پس از این مطالعات اولیه، جامعه‌شناسان در قرن بیستم به صورت نظام‌مندتری به حوزه خانواده وارد شدند. جامعه‌شناسی خانواده در این دوره عموماً به مطالعه شکل، ساختار، نقش و کارکرد خانواده به مثابه یکی از نهادهای اجتماعی جامعه بزرگ‌تر می‌پرداخت. از آثار مهمی که در این فضا درباره خانواده تولید شد می‌توان به نوشته‌های لوئیس ورث [۷۱] و تالکوت پارسونز [۶۳] اشاره کرد. اکثر این اندیشمندان صورت‌های نوین خانواده را در تقابل با صورت‌های پیشاصنعتی خانواده قرار می‌دادند؛ مثلاً، لوئیس ورث [۷۱] ضمن مقایسه دو شکل خانواده (هسته‌ای و گسترده)، استدلال می‌کرد که صنعتی‌شدن ناقوس مرگ را برای شیوه زندگی پیشاصنعتی و خانواده‌های گسترده به صدا درآورده و موجب ظهور شکل جدید زندگی خانوادگی شده است.

در حالی که مشخصه چنین تفاسیری مضمون فروپاشی اجتماعی بود، نظریه‌های کارکردگرا، که برای دوره‌ای نسبتاً طولانی بر جامعه‌شناسی به طور عام و جامعه‌شناسی خانواده به طور خاص سلطه هژمونیک داشت، از زمان ظهورشان دیدگاه‌های به نسبت خوش‌بینانه‌تری درباره آینده خانواده اتخاذ کردند. کار پرنفوذ تالکوت پارسونز [۶۳]، که بر تغییر و انطباق تمرکز داشت و با ایده مرگ یا فروپاشی خانواده مخالف بود، بر این استدلال مبتنی بود که خانواده هسته‌ای در پاسخ به نیازهای جامعه مدرن صنعتی به وجود آمده است. به گفته وی، همچنان که اقتصاد روزبه‌روز از خانواده تفکیک می‌شد و نیاز به نیروی کار تخصصی متحرک بیش‌ازپیش احساس می‌شد، خانواده‌های هسته‌ای از تعهدات خویشاوندی گسترده‌تر رها شدند و به همین دلیل بهتر توانستند خود را با الزامات جامعه صنعتی انطباق دهند. از دیدگاه پارسونز، خانواده از انجام دادن هدف تولید و مصرف اقتصادی به اجرای نقش کمتر مشخص ولی به همان اندازه مهم اجتماعی کردن کودکان و برقراری ثبات در بزرگسالان تکامل یافته است. این تحلیل کارکردگرایانه در تمایز نقش‌های جنسی<sup>۱</sup> ریشه داشت. وظیفه زن نگهداری و مراقبت از کودکان در خانواده و وظیفه مرد برآورده کردن نیازهای خانواده و وساطت بین جهان بیرونی و واحد درونی بود. به نظر پارسونز، این ساختار هسته‌ای به نحو ایدئالی با الزامات جامعه مدرن سازگار است [۶۳، ص ۱۶-۲۵]. در نظریه پارسونز (و سایر نظریه‌های کارکردگرا)، مفاهیمی مانند نظم اجتماعی، ساختار، کارکرد خانواده، انسجام اجتماعی، نهاد خانواده، و نقش‌های جنسی مورد تأکید قرار گرفته که همگی بازتاب‌دهنده همین تلقی از خانواده‌اند.

از دیدگاه برخی دیگر، این چشم‌انداز کارکردگرا خوش‌بینانه تلقی می‌شد؛ مثلاً دیوید مورگان [۵۵] اظهار می‌کند که بحث‌های جامعه‌شناختی اولیه درباره ساختار و کارکرد خانواده و شبکه خویشاوندی در یک چارچوب ایدئولوژیک ضمنی منحصر شده است که در بهترین حالت توجه ما را از مفهوم خانواده منحرف می‌کند و در بدترین حالت شیوه خاصی از زندگی را

---

1. sex roles

تأیید و تشویق می‌کند. به اعتقاد مورگان، دیدگاه‌های کارکردگرا خانواده را در سازگاری با نیازهای جامعه مدرن می‌دیدند، در نتیجه خانواده هسته‌ای را نقطه اوج تکامل اجتماعی طبیعی و مطلوب تصور می‌کردند. بنابراین، در این تحلیل‌ها فضای چندانی برای بیان جنبه‌های تاریک زندگی خانوادگی وجود ندارد [۵۵، ص ۲۲۱]. چنین انتقاداتی از سوی جامعه‌شناسان به‌صورت پراکنده تداوم یافت.

اما نظام‌مندترین و جامع‌ترین چالش برای ایدئولوژی خانواده از جانب جنبش فمینیسم پدید آمد. همان‌طور که آنتونی گیدنز [۲۱، ص ۲۵۷] اشاره می‌کند، «طی دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ دیدگاه‌های فمینیستی بر اکثر مباحث و پژوهش‌های مربوط به خانواده غلبه داشت. اگر پیش از آن جامعه‌شناسی خانواده توجه خود را عمدتاً صرف ساختارهای خانواده، تحول تاریخی خانواده هسته‌ای و گسترده و اهمیت پیوندهای خویشاوندی می‌کرد، فمینیسم موفق شد توجه همگان را به سمت درون خانواده‌ها و بررسی تجربه زنان در قلمرو خانه بگرداند». فمینیست‌ها استدلال می‌کردند که خانواده هسته‌ای مکان اصلی انقیاد زنان بوده است و اعتقادات بدیهی‌انگاشته‌شده در مورد نقش‌ها و مسئولیت‌های درون خانواده اساساً زنان را از فرصت‌های جامعه بیرونی محروم می‌کرد [۱، ص ۱۱۲-۱۱۸؛ ۱۸]. درواقع، مهم‌ترین جنبه نقد فمینیستی این است که ساختارهای خانواده به‌هیچ‌وجه طبیعی، اجتناب‌ناپذیر یا ضروری نیستند و خانواده اساساً در بازتولید مردسالاری و سرمایه‌داری نقش محوری دارد.

این ارزیابی‌های انتقادی درباره خانواده با واقعیت‌هایی چون افزایش نرخ طلاق، افزایش نرخ جدازیستی<sup>۱</sup>، پدیده هم‌باشی<sup>۲</sup>، تولدهای خارج از ازدواج و ازدواج همجنس‌گرایان همراه شد و بسیاری را به پیش‌بینی فروپاشی نهایی نهاد خانواده هسته‌ای سوق داد. این‌گونه تحولات و دگرگونی‌های اجتماعی در حوزه خانواده، تفکر و نظریه‌پردازی درباره آن‌ها را دستخوش تغییری اساسی کرد. درواقع، «خانواده» در دهه‌های اخیر هم به لحاظ مفهومی و هم به لحاظ شکلی تغییرات گسترده‌ای را تجربه کرده است. هرچند این تغییر معنایی در طول تاریخ پیوسته اتفاق افتاده است، دگرگونی خانواده در جهان معاصر به حدی است که برخی جامعه‌شناسان [مثلاً، ۳۲، ص ۱۵] حتی استفاده از صیغه جمع «خانواده‌ها» به جای صیغه مفرد «خانواده» را نیز برای پوشش همه انواع روابط صمیمی معاصر ناپسند می‌دانند و برخی دیگر [مثلاً، ۶، ص ۳۰] این پرسش را مطرح می‌کنند که آیا خانواده (به معنای متعارف آن) واقعاً وجود دارد؟

اینکه آیا خانواده وجود دارد یا ناپدید شده است مسلماً در بافت‌ها و جوامع مختلف می‌تواند پاسخی متفاوت داشته باشد. مسلماً در بافت جامعه ما این پرسش پاسخی روشن دارد: «بله!» خانواده قطعاً وجود دارد، گو آنکه شکل و ساختار آن قطعاً دگرگون شده است. «گذشته از

---

1. Separation  
2. Cohabitation

اختلاف نظرهای جزئی، مفهوم خانواده برای بسیاری از ما تعریفی واضح دارد: «زن و مردی که ازدواج کرده‌اند و احتمالاً دارای فرزند یا فرزندان هستند.» به گفته عباس عبدی [۱۱، ص ۱۸] این تعریف چنان برای ما بدیهی است که «کسی در خصوص معنایش سؤال نمی‌کند، زیرا همه افراد درکی شهودی از مفهوم آن دارند. چراکه در آن به دنیا آمده و بزرگ شده‌اند و کماکان در آن حضور دارند.» اما معنایی که ما از «خانواده» در ذهن داریم ذاتی آن نیست، بلکه «عمیقاً تحت تأثیر بازنمایی‌های رسانه‌ای<sup>۱</sup>» [۶۰، ص ۷۰] است که مسلماً کم‌وبیش دلالت‌هایی سیاسی دارند [۶۶] و گفتمان‌های خاصی را ترویج می‌کنند.

به هر روی، همان‌گونه که بسیاری از جامعه‌شناسان (به‌طور نمونه، لومان [۴۵]، گیدنز [۲۰]، بک و بک‌گرنسهایم [۲۶]، باومن [۴]، گیلیس [۳۸]، روزنیل و باجن [۶۶]) اشاره می‌کنند، حوزه روابط شخصی و خانوادگی در دهه‌های اخیر به‌طور کلی دستخوش دگرگونی‌های عمیقی شده است. به گفته آنتونی گیدنز [۲۱، ص ۲۵۰] جوامع غربی شاهد چنان چرخش و تحولی در الگوهای خانواده بوده‌اند که برای نسل‌های پیشین تصورناپذیر بود. افزایش سن ازدواج، افزایش نرخ طلاق، افزایش «خانواده‌های تک‌والدی» و «خانواده‌های ترمیمی»، ازدواج همجنس‌گرایان و رواج روزافزون هم‌بالینی یا هم‌باشی تنها نمونه‌هایی از تنوع گسترده شکل‌های خانواده (اگر بتوان هنوز آن‌ها را خانواده خواند) در دنیای معاصرند. البته همان‌گونه که باز هم گیدنز [۲۱، ص ۲۵۱] اشاره می‌کند، یک‌چنین تحولاتی فقط به کشورهای صنعتی محدود نمی‌شود و کم‌وبیش در اکثر مناطق جهان رخ داده است.

بنابراین، امروزه دیگر مسئله اصلی برای جامعه‌شناسان خانواده تحلیل کارکردی و ساختاری نهاد خانواده نیست، بلکه کانون اصلی توجه آن به این مسئله معطوف است که مردم چگونه زندگی شخصی و صمیمی‌شان را در زمینه تغییرات اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی معاصر سازماندهی و تجربه می‌کنند. به سخن دیگر، روابط صمیمی، در شکل روابط خانوادگی، خویشاوندی، روابط جنسی و زناشویی در کنار پیوندهای دیگری چون دوستی<sup>۲</sup> در کانون مباحثات جامعه‌شناسی معاصر خانواده قرار دارد [۷۰، ص ۱]. به نظر می‌رسد جامعه‌شناسی خانواده از دهه ۱۹۸۰ به این سو ضمن فاصله‌گیری از مفهوم‌سازی‌های خشک و انعطاف‌ناپذیر و تأکید محض بر کارکردها و ساختارهای «خانواده به‌عنوان یک نهاد»، بر «روابط بین‌فردی میان زوج‌های ازدواج‌کرده» [۳۴]، مقوله ظریف‌تر «زندگی شخصی»<sup>۳</sup> [۶۷] و نقش شبکه‌های مختلف صمیمی در زندگی‌های شخصی [۴۳] متمرکز شده است. حتی دانشورانی همچون روزنیل و باجن بالحنی پرشور ادعا می‌کنند که «اگر جامعه‌شناسان می‌خواهند وضعیت فعلی و احتمالاً آینده صمیمیت را درک کنند، باید از تمرکز بر 'خانواده' و زوج دگرجنس‌گرا دست بشویند» [۶۶].

1. media representations  
2. friendship  
3. personal life

بر این اساس، دانش جامعه‌شناسی خانواده، نظر به لزوم اتخاذ شیوه‌هایی متناسب برای تحلیل پیچیدگی و تنوع شدید شکل‌های خانواده در جهان کنونی، ملزم به بازتعریف کارکرد و سرشت موضوعی خود شده است. اگرچه در فهم رایج و در واقعیت اجتماعی، اغلب زوج و خانواده به مثابه کانون زندگی‌های صمیمی و عاطفی ما تلقی می‌شود [۴۱] و ایده خانواده همچنان از توانایی تقریباً بی‌همتایی در برانگیختن مردم، هم به لحاظ عاطفی و هم به لحاظ سیاسی، برخوردار است، امروزه دامنه صمیمیت به‌طور روزافزونی از قلمرو خانواده فراتر رفته است [۶۶]. به گفته درموت و سیمور «مفهوم خانواده برای اینکه بتواند در کنار آنچه خانواده می‌نامیم (چه آن را به‌صورت خویشاوندی بیولوژیکی بسته تعریف کنیم و چه هر تعریف سست‌تر دیگری)، روابط گسترده‌تر و برهمکنش‌های میان دوستان، پارتورها، آشنایان و همکاران را نیز دربر گیرد، باید جای خود را به مفهوم عام‌تری بدهد که بتواند روابط صمیمی<sup>۱</sup> یا روابط شخصی<sup>۲</sup> را نیز شامل شود» [۳۲، ص ۱۵۰]. بنابراین، بسیاری از پژوهش‌گران برای توصیف پژوهش‌های معاصر خانواده ترجیح می‌دهند به جای «جامعه‌شناسی خانواده» از اصطلاح «جامعه‌شناسی خانواده‌ها» [۳۳؛ ۵۸]، «جامعه‌شناسی صمیمیت» [۳۲؛ ۳۶؛ ۶۳؛ ۶۹] یا «جامعه‌شناسی روابط شخصی» [۳۹؛ ۵۳؛ ۶۶] استفاده کنند.

عناصر و مؤلفه‌های مفهومی جامعه‌شناسی سنتی خانواده و دلالت‌های امروزی این پدیده اجتماعی- تاریخی را می‌توان به صورت جدول ۱ بازنمایی کرد:

جدول ۱. مقایسه جامعه‌شناسی سنتی خانواده با جامعه‌شناسی صمیمیت	
جامعه‌شناسی خانواده	جامعه‌شناسی صمیمیت
تأکید بر الگوهای خاص زندگی خانوادگی مانند خانواده هسته‌ای	تأکید بر تنوع و تکثر زندگی‌های خانوادگی
تحلیل کارکردی و ساختاری نهاد خانواده	تحلیل نحوه انجام‌دادن زندگی شخصی و صمیمی از سوی افراد
تلقی خانواده به‌عنوان نهادی اجتماعی	تلقی خانواده به‌عنوان گفتمان مسلط بر زندگی صمیمی
تمرکز بر مطالعه خانواده/ خانوار	تمرکز بر مطالعه بر همکنش‌های صمیمی (فراتر از قلمرو خانواده)

به‌طور کلی، در پی دوره مدرنیت اولیه، که مشخصه آن جست‌وجو برای مقوله‌های ناب و صریح برمبنای روابط نهادینه‌شده و بالنسبه باثبات بود، دوره‌ای از تنوع ظهور کرد. در این دوره، دیگر به نظر نمی‌رسید که خانواده کانونی برای روابط نخستین باشد، بلکه بیشتر مکانی مشترک برای ایفای نقش محبت و عشق‌ورزی تلقی می‌شد. بنابراین، تمرکز حوزه روابط نخستین یا

1. Intimate Relationships  
2. Personal Relationships

روابط نزدیک<sup>۱</sup> به حوزه صمیمیت تغییر یافت [۴۱، ص ۱] و دانش خانواده کانون توجه خود را از بررسی ساختار و کارکرد خانواده به مطالعه موضوعاتی چون روابط صمیمی، ازدواج، عشق، زناشویی، سکسوالیته (رابطه جنسی)<sup>۲</sup> و روابط خانوادگی تغییر داد [۳۸]. جامعه‌شناسان بزرگی همچون آنتونی گیدنز، نیکلاس لومان، اولریش بک، الیزابت بک‌گرنسهایم، زیگمونت باومن و غیره به نظریه‌پردازی درباره روابط شخصی در عصر مدرن روی آوردند و آثار مشهور و تأثیرگذاری چون *تحول صمیمیت*<sup>۳</sup> [۳۷]، *عشق همچون شور*<sup>۴</sup> [۴۵]، *آشوب طبیعی عشق*<sup>۵</sup> [۲۶]، و *عشق سیال*<sup>۶</sup> [۴] را خلق کردند.

اگرچه محققان از دیرباز درباره اهمیت مطالعه روابط بین فردی نوشته و نظریه‌پردازی کرده‌اند، مطالعه جدی و نظام‌مند صمیمیت یا روابط شخصی امری نسبتاً جدید است [۳۹، ص III] و حول دگرگونی‌های اجتماعی با تمرکز بر تأثیر تغییرات اجتماعی گسترده بر روابط شخصی می‌چرخد [۳۸، ص ۲]. به گفته جکی گاب «تعریف و مطالعه صمیمیت به مثابه مقوله‌ای ناپیوسته از تجربه انسانی، که امروزه منبع مهمی برای بحث‌های علوم اجتماعی است، اولین بار در اواخر دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰ به مثابه یک مسئله ظهور کرد» [۳۶، ص ۶۶] و روزبه‌روز علاقه جامعه‌شناسان به آن افزون شد. پائولین جانسون [۴۴] در تبیین این علاقه روزافزون می‌گوید: «تغییر کانون تمرکز از مطالعات خانواده به زندگی صمیمی بیانگر نوعی چرخش از مسئله کارکرد اجتماعی به تمرکز بر کیفیت زندگی شخصی است. شاید این توجه فزاینده به ارزش خاص زندگی شخصی تا حدی در واکنش به عقب‌نشینی دفاعی در برابر تلاش نئولیبرالی برای تقلیل همه برهمکنش‌های ما به امری منطبق با منطق و الزامات بازار باشد. زندگی صمیمی ممکن است آخرین سنگر اخلاق، معنا و سوژکتیویته باشد. بنابراین، دلیل افزایش علاقه جامعه‌شناسان به موضوع صمیمیت شاید ناشی از ایمانشان به این نکته است که زندگی خصوصی منبع ارزش‌ها و معانی خاص است» [۴۴، ص ۴]. البته «تدافعی بودن علاقه به نجات سرشت ویژه آرمان‌های زندگی صمیمی به جست‌وجوی عجولانه مدل یا الگویی برای درک و حفظ معنا و ارزش زندگی صمیمی منجر شده است. به‌ویژه موجب بروز کشمکشی جاری در ادبیات جامعه‌شناختی معاصر شده است: بین آن‌هایی که انتظارات و هنجارهای مرتبط با دوستی را خانه هنجاری صمیمیت معاصر می‌دانند و آن‌هایی که هنجارهای عشق رمانتیک<sup>۷</sup> را پیشنهاد می‌کنند» [همان]. این نکته جانسون بیانگر وجود تنش ساختاری در جامعه‌شناسی اخیر صمیمیت است.

1. primary relationships and closed relationships
2. sexuality
3. *The Transformation of Intimacy*
4. *Love as Passion*
5. *The Normal Chaos of Love*
6. *Liquid Love*
7. romantic love



علاوه بر این تنش دوقطبی، دسته‌بندی‌های دیگری نیز قابل تفکیک است؛ مثلاً وال گیلیس [۳۸] ادبیات صمیمیت را به سه گروه کلی تقسیم می‌کند: فروپاشی، دموکراتیزه‌شدن، و تداوم<sup>۱</sup>. گروه اول آن‌هایی هستند که ارزش‌های خانواده سنتی را برای ثبات اجتماعی و اقتصادی همچنان حیاتی می‌انگارند و این گذار فرهنگی را به‌مثابه امری زیان‌بار، زوال اخلاقی و انحطاط تدریجی در نظر می‌گیرند. درحالی‌که گروه دوم مشغول مستندسازی و حمایت از «روابط شخصی کمتر مرسوم» اند و بر ظرفیت آن‌ها برای مساوات‌طلبی بیشتر تأکید می‌کنند. با وجود این، هر دو رویکرد به دنبال توصیف پیامدهای ناشی از تغییرات اند و بر آن‌اند نظریه‌ای را بر پایه این فرض بپروارند که تحولات اجتماعی و اقتصادی عمیقاً تحت تأثیر شیوه‌های رابطه‌ای<sup>۲</sup> مردم با یکدیگر قرار دارد. اما علاوه بر دو گروه اصلی فوق، موضع سوم هم وجود دارد که بر وضعیت موجود نسبتاً پایدار، به‌ویژه برحسب پویایی‌های جنسیت و طبقه، توجه دارد. اگرچه این دیدگاه تا حد زیادی در پژوهش‌های جامعه‌شناختی رایج به حاشیه رانده شده، همچنان وزنه تعادل بخش مهمی در برابر ادعاهای مسلط اما اثبات‌نشده دموکراتیزه‌شدن روابط است.

و بالاخره، جکی گاب [۳۶، ص ۶۴-۶۵] مطالعات جامعه‌شناختی درباره صمیمیت و سکسوالیته (تمایلات جنسی) در خانواده را به چهار مقطع تاریخی تقسیم می‌کند: ۱. مطالعه صمیمیت در پیوند با سکسوالیته و روابط (دگر) جنس‌گرایانه<sup>۳</sup>؛ ۲. مطالعه دموکراتیزه‌شدن روابط روابط بین‌شخصی و تأثیر آن بر تحول صمیمیت؛ ۳. مطالعه چگونگی تجربه صمیمیت و روابط خانوادگی در فضاهای خاص مانند خانه؛ ۴. مطالعه کنش‌های شهروندی صمیمی<sup>۴</sup> که حاکی از رابطه متقابل حوزه عمومی و حوزه شخصی صمیمیت است.

در یک تقسیم‌بندی دیگر، جسیکا میوبرگ [۵۴، ص ۱۳] سه شاخه اصلی را در جامعه‌شناسی صمیمیت تشخیص می‌دهد: شاخه اول، نظریه‌پردازی اجتماعی درباره روابط صمیمی در مدرنیت متأخر<sup>۵</sup>؛ شاخه دوم، تحلیل‌های تجربی برای آزمون فرضیه‌های شاخه اول؛ و شاخه سوم، نقد دو شاخه پیشین از دیدگاه تحلیل دگرباشانه<sup>۶</sup> صمیمیت. این تقسیم‌بندی‌ها می‌تواند مقدمه مفیدی برای ورود به بحث‌های صمیمیت باشد، هرچند بسیاری از کارهای انجام‌گرفته در این حوزه را نمی‌توان صرفاً به یکی از این شاخه‌ها محدود کرد؛ مثلاً در شاخه‌بندی میوبرگ، کار روزنیل و باجن [۶۶] هم می‌تواند در شاخه دوم باشد و هم در شاخه سوم.

- 
1. breakdown, democratization or continuity
  2. relational practices
  3. (hetero)sexual relationships
  4. intimate citizenship
  5. late modernity
  6. queer

## جدول ۲. شاخه‌بندی‌های ادبیات جامعه‌شناسی صمیمیت

پژوهش‌گر	شاخه‌بندی
وال گیلیس (Gillies, 2003)	الف) تأکید بر فروپاشی ارزش‌های خانواده ب) تأکید بر دموکراتیزه‌شدن روابط صمیمی ج) تأکید بر تداوم نابرابری‌های جنسی و طبقاتی
جکی گاب (Gabb, 2008)	الف) مطالعه صمیمیت و سکس‌آلیته ب) مطالعه دموکراتیزه‌شدن و تحول صمیمیت ج) مطالعه صمیمیت در فضاهای خصوصی د) مطالعه کنش‌های شهروندی صمیمی
جسیکا میو برگ (Mjöberg, 2009)	الف) نظریه‌پردازی درباره روابط صمیمی در مدرنیت متأخر ب) تحلیل‌های تجربی برای آزمون فرضیه‌های شاخه اول ج) نقد دو شاخه پیشین از دیدگاه تحلیل دگرباشانه صمیمیت

## معنای صمیمیت

هنگامی که از «جامعه‌شناسی صمیمیت» سخن گفته می‌شود، ممکن است این پرسش مطرح شود که خود پدیده صمیمیت چیست؟ این واقعیت که توجه علمی و اجتماعی به صمیمیت افزایش یافته و صمیمیت به زمینه تحقیقی خاصی بدل شده به این معنا نیست که هرگونه مجادله و چالشی پیرامون معنا و دامنه آن حل‌وفصل شده است. البته این به مفهوم صمیمیت منحصر نیست و در مورد بیشتر مفاهیم اجتماعی از جمله «خانواده» و «جامعه» نیز صادق است. جامعه‌شناسان اغلب به این مفاهیم اشاره می‌کنند، اما هنوز در مصداق دقیق آن‌ها توافق کامل وجود ندارد [۵۴، ص ۱۱]. بنابراین، برای فهم دقیق‌تر مفهوم صمیمیت لازم است این مفهوم در رابطه با مفاهیم مشابهی مانند عشق، دوستی و رابطه<sup>۱</sup> تبیین شود.

میو برگ [۵۴] بین «صمیمیت به‌عنوان پدیده‌ای تجربی<sup>۲</sup>» و «صمیمیت به‌عنوان مفهومی تحلیلی<sup>۳</sup>» تمایز قائل می‌شود. در مورد اول، صمیمیت بیانگر انواع روابط صمیمی اجتماعاً نهادینه‌شده است و صرفاً نامی است برای روابط نزدیک. اما تعریف صمیمیت به‌مثابه مفهومی تحلیلی نیازمند خروج از حوزه تجربی صمیمیت است؛ یعنی خروج از جایی که صمیمیت همچون وضعیت‌های تجربی خاص در نظر گرفته می‌شود. به اعتقاد وی، با این کار می‌توان به حوزه تجربی روابط اجتماعی، که گسترده‌تر از «روابط صمیمی» است، بازگشت و صمیمیت را

1. love, friendship and relationship
2. empirical
3. analytical

در روابط اجتماعی به طور عام جست‌وجو کرد. این روش می‌تواند نوعی الگوی تحلیلی یا به تعبیر وبر یک «سنخ آرمانی»<sup>۱</sup> در اختیار پژوهش‌گر قرار دهد.

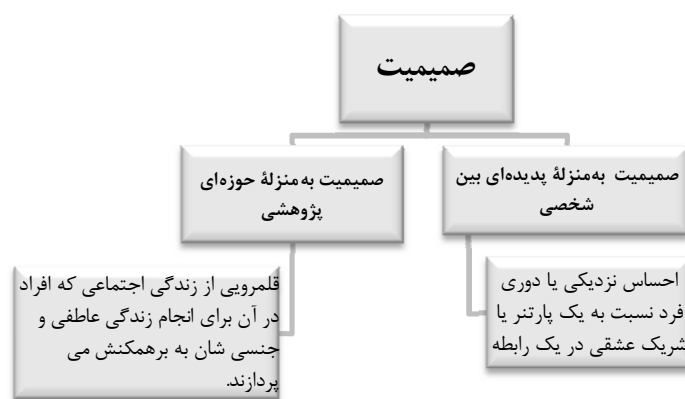
اما به نظر نگارندگان مقاله حاضر برای درک مفهوم صمیمیت تمایز بین «صمیمیت به‌مثابه پدیده‌ای بین‌شخصی» و «صمیمیت به‌مثابه حوزه‌ای پژوهشی» از تمایز میوبرگ مفیدتر است. در مورد اول، می‌توان گفت پدیده صمیمیت تجربه یا امری بین‌شخصی یا «به تعبیر پدیده‌شناسان، بین‌سوژه‌ای»<sup>۲</sup> [۶۵، ص ۱۲۶] است. به این معنا، صمیمیت بیشتر مفهومی روان‌شناختی-اجتماعی است و روان‌شناسان و مشاوران خانواده معمولاً آن را به صورت «احساس نزدیکی یا دوری فرد به یک پارتنر یا شریک عشقی در یک رابطه» [۵۲، ص ۷۰، ص ۱] یا «تجربه ناپایدار فرد از وابستگی شدید عاطفی به فردی دیگر» [۷۲] تعریف می‌کنند که «سکس یا رابطه جنسی نقش غایی را در آن بازی می‌کند»؛ هرچند که «چیزی بیشتر و فراتر از تمنای جنسی محض» است [۲۹، ص ۱۱]. در اینجا، صمیمیت به‌مثابه «مؤلفه‌ای ضروری برای رضایت زناشویی» یا «هدفی عام برای زوج‌درمانی»<sup>۳</sup> [۶۵، ص ۱۲۶] تلقی می‌شود و از مفاهیمی مانند عشق و رابطه متمایز است؛ مثلاً درحالی‌که «دوسویگی»<sup>۴</sup> برای صمیمیت مؤلفه‌ای ضروری است، در مورد عشق لزوماً چنین نیست و عشق را می‌توان به صورت «پدیده‌ای یک‌طرفه نیز تصور کرد» [۵۴، ص ۱۶]. درباره نسبت صمیمیت با رابطه هم می‌توان گفت صمیمیت «نوعی کیفیت رابطه‌ای»<sup>۵</sup> است؛ بنابراین «جنبه‌ای از رابطه است نه چیزی که کل رابطه را تشکیل می‌دهد» [۵۴، ص ۱۸]. بنابراین، صمیمیت در معنای نخست به‌طور ضمنی بر این دلالت دارد که می‌توان میزان نزدیکی طرفین در یک رابطه معین را سنجید و آن‌گونه که مشاوران خانواده وانمود می‌کنند آن را تقویت کرد. اما حتی این تعاریف روان‌شناختی به‌ظاهر عینی و ملموس نیز با چالش‌هایی مواجه‌اند. درواقع، افراد بسته به بافتی که در آن هستند برداشتی خاص از مفهوم صمیمیت دارند؛ مثلاً به گفته شریل رمپیچ روان‌شناس [۶۵، ص ۱۲۷]، زنان صمیمیت را برحسب نزدیکی، شریک هم بودن و گفت‌وگو در نظر می‌گیرند؛ درحالی‌که مردان صمیمیت را بیشتر برحسب سکس‌وآلیته (تمایلات جنسی) درک می‌کنند.

این رویکرد درمانی و مشاوره‌ای با چشم‌انداز جامعه‌شناختی تناسب چندانی ندارد؛ جامعه‌شناسی صمیمیت به جای چنین رویکردی به «کاوش در معنای زندگی شخصی امروزین تا رسیدن به یک سنخ آرمانی» [۴۴، ص ۳] می‌پردازد. درواقع، صمیمیت در معنای دوم «موضعی نظری است که موضوع‌های مرتبط با خانواده را در کانون توجه خود قرار داده است» [۳۸، ص ۲]؛ یا به بیانی دقیق‌تر، صمیمیت در این معنا قلمرو معنایی وسیع‌تری را

1. ideal type
2. intersubjective
3. couple therapy
4. mutuality
5. relational quality

دربر می‌گیرد و شامل همهٔ برهمکنش‌هایی می‌شود که افراد برای زندگی عاطفی و جنسی‌شان صورت می‌دهند. بنابراین، هنگامی که از جامعه‌شناسی صمیمیت سخن گفته می‌شود، بیشتر و اساساً معنای دوم مدنظر است. اگرچه جامعه‌شناسان نیز در قالب واژهٔ صمیمیت بر «کیفیت روابط و نه صرفاً بر ساختار روابط تأکید دارند» [۴۱، ص ۱]، رویکرد آن‌ها اساساً سنخ‌شناسانه است و نه درمانی.

با توجه به ملاحظات اشاره‌شده، تعریف پیشنهادی نگارندگان برای صمیمیت عبارت است از: حوزه‌ای از زندگی شخصی که شامل همهٔ برهمکنش‌های صمیمی و غیرصمیمی می‌شود که افراد برای انجام‌دادن زندگی عاطفی و جنسی‌شان صورت می‌دهند. در این معنا، صمیمیت شامل انواع برهمکنش‌های بین‌شخصی است که افراد برای «نزدیکی و داشتن رابطهٔ خاص با شخصی دیگر» [۴۱، ص ۱۸۹] انجام می‌دهند. از این حیث، مؤلفه‌هایی مانند «خودافشایی»<sup>۲</sup> [همان]، سکس، عشق‌ورزی، «ایجاد رابطه» و «گسستن رابطه» برهمکنش‌هایی برای زندگی صمیمی‌اند که خارج از قلمرو مفهومی صمیمیت قرار نمی‌گیرند؛ و مجموعهٔ همین برهمکنش‌ها هستند که حوزهٔ صمیمیت را تشکیل می‌دهند. به همین قیاس، بررسی جامعه‌شناختی مفهوم صمیمیت در این معنا در قلمرو «جامعه‌شناسی صمیمیت» قرار می‌گیرد.



شکل ۱. تمایز معنایی صمیمیت

1. Interactions
2. Self-disclosure

## تحول صمیمیت

بسیاری از نظریه‌پردازان برجسته جامعه‌شناسی (مثلاً، لومان [۴۵]، گیدنز [۳۷]، بک و بک‌گرنسهایم [۲۶]، باومن [۴])، تحول صمیمیت را به‌مثابه پیامدی از مدرنیت در نظر می‌گیرند. با تلخیص نظریه‌های مربوط به مدرنیت، می‌توان بنیان‌های اجتماعی- فرهنگی و اقتصادی آن را بیرون کشید: صنعتی‌شدن، سنت‌زدایی<sup>۱</sup>، فردی‌شدن<sup>۲</sup>، خودبازاندیشی<sup>۳</sup>، دگرجنس‌گراهنجاری<sup>۴</sup>، جنبش‌های اجتماعی، جهانی‌شدن و فناوری‌های ارتباطی. این بنیان‌های اجتماعی- فرهنگی و اقتصادی مدرنیت عناصر اصلی تبیین و تحلیل صمیمیت و روابط صمیمی در جهان کنونی‌اند [۳۱، ص ۱۶]. بسیاری از جامعه‌شناسان و پژوهش‌گران حوزه خانواده تغییر و تحولات صمیمیت را به ظهور همین نیروهای اجتماعی مدرن نسبت می‌دهند. نیروهایی از قبیل: فرایند صنعتی‌شدن و سرمایه‌داری (ورث [۷۱]، پارسونز [۶۳]، ایلوز [۴۰])، فردی‌شدن (استون [۶۸]، بک و بک‌گرنسهایم [۲۶])، سنت‌زدایی (گیدنز [۳۷]، بک و بک‌گرنسهایم [۲۶]، استرانلد [۶۹])، گفتمان‌های هژمونیک در حوزه سکسوالیته (فایرستون [۳۵]، نجم‌آبادی [۵۸]) و جنبش فمینیسم (کاستلز [۷۴]، گودوین [۳۹]، ایلوز [۴۰]).

تحلیل آنتونی گیدنز [۳۷] درباره تحول صمیمیت یکی از دیدگاه‌های مهم در این حوزه است. وی بسط کردارهای انضباطی حاکم بر سکسوالیته را به تحلیل روند تکامل ذهنیت مردم نسبت به فضا- زمان ارتباط می‌دهد و انقلاب صنعتی را همچون تحولی در نظر می‌گیرد که به بازآرایی مفهومی مکان در ذهنیت انسان مدرن منتهی شد. از سویی، فضای کارکردن و زیستن از یکدیگر تفکیک شدند و از سوی دیگر با فروپاشی خانواده‌های گسترده، عمل زیستن در خانوارهایی کوچک و هسته‌ای متمرکز شد. بدین ترتیب، زنان و مردان جز همسرشان پشتیبان عاطفی و شریک فکری دیگری نداشتند. گیدنز تمرکز برهمکنش گرم و صمیمانه در دایره تنگ خانواده هسته‌ای را زمینه‌ساز پیوند خوردن عشق و ازدواج می‌داند و ارتباط میان عشق و ازدواج و نهادینه‌شدن آن در قالب خانواده هسته‌ای و رابطه صمیمانه زناشویی را ناشی از بازآرایی جایگاه فرد در محیط تازه مدرن می‌داند. درنهایت، گیدنز روند تحول عشق و صمیمیت در تاریخ غرب را از عشق شورآمیز (شهوانی) تا عشق رمانتیک و تا عشق هم‌آمیزانه<sup>۵</sup> ترسیم می‌کند [۲۳].

اولریش بک و الیزابت بک‌گرنسهایم [۲۶] نیز همچون گیدنز بر نقش نهادهای جامعه مدرن در این تحول تأکید می‌کنند. بنا به تحلیل آن‌ها، در جامعه پیشامدرن زندگی افراد از سوی

1. detraditionalization
2. individualization
3. self-reflexivity
4. heteronormativity
5. passionate love, romantic love, confluentlove

انبوهی از قیدوبندهای سنتی، از امور خانوادگی، اجتماع روستایی، وطن و دین گرفته تا موقعیت اجتماعی و نقش‌های جنسیتی متعین می‌شده است. اما با گذار به جامعه مدرن، تغییرات زیادی در سطوح مختلف رخ داد و این تغییرات به فرایند فراگیر فردی شدن منجر شد که مردم را از قیدهای سنتی و باورها و روابط اجتماعی سنتی‌شان جدا کرد و آن‌ها را روانه نوعی انزوای عمیق درونی کرد. به گفته بک و بک‌گرنسهایم تعادل روانی و احساسی ما به حمایت نزدیک دیگران وابسته است. در اینجا است که عشق، به مثابه قلب زندگی‌های ما، نیازمند معنایی تازه می‌شود. با تغییر معنای عشق، ازدواج و زندگی مشترک هم معنایی جدید می‌یابند. یک مرد و زن در زندگی زناشویی‌شان جهانی از رفتار و منش‌ها و آرا و انتظارات مشترک می‌سازند که همه‌چیز از مسائل جزئی روزمره گرفته تا اتفاق‌های بزرگ جهان سیاست را شامل می‌شود. این امر در گفت‌وگوهای کلامی و غیر کلامی، در انتظارات و عادات مشترک و در تأثیر و تأثر متقابل و ادامه‌دار نیمه دیگر فرد با خودش گسترش می‌یابد و رشد می‌کند. تصویر مشترک از جهان دائماً به بحث گذاشته می‌شود، تغییر می‌کند، جایگزین می‌شود، زیر سؤال می‌رود و مجدداً تأیید می‌شود.

این خصلت تعاملی و مذاکره‌ای<sup>۱</sup> روابط صمیمی در جهان مدرن، مورد تأکید بیشتر نظریه‌پردازان و محققان حوزه خانواده است. آنتونی گیدنز این نکته را با اشاره به رواج عمومی مفهوم رابطه بیان می‌کند. به گفته او، «اصطلاح رابطه، به معنایی که برای زندگی شخصی به کار می‌رود، فقط بیست یا سی سال است که کاربرد عمومی پیدا کرده، درست مثل این فکر که در زندگی شخصی به صمیمیت یا تعهد و پایبندی نیاز است. در این عصر مدرن حاضر، رابطه چیزی فعال است؛ یعنی باید روی آن کار کرد و این روابط به نحو فزاینده‌ای به همکاری و ارتباط دوجانبه شرکت‌کنندگان آن بستگی دارد [۲۱، ص ۲۵۰-۲۵۱]. زیگمونت باومن [۴]، جامعه‌شناس برجسته آلمانی، نیز در تحلیل «عشق سیال»، به مثابه سبک خاص عشق‌ورزی در جهان مدرن، می‌گوید: «ساکنان جامعه سیال مدرن ما... فاقد هرگونه پیوند ناگسستنی و همیشگی هستند و بنابراین باید هرگونه پیوندی را با کوشش خود و به کمک مهارت‌ها و صرف وقت و نیروی خود بیافرینند [و حفظ کنند]» [۴، ص ۹].

## بحث و نتیجه‌گیری

همان‌طور که اوایلوز [۴۰، ص ۷] می‌گوید، جامعه‌شناسی بیش از هر رشته دیگری، معنا و پیامدهای مدرنیت را مورد بحث قرار داده است: کارل مارکس، ماکس وبر، امیل دورکیم و گئورگ زیمل همه تلاش داشتند معنای گذار از جهان «قدیم» به جهان «نو» را درک کنند.

دنیای «قدیم» عبارت بود از دین، جامعه، نظم و ثبات و دنیای «نو» شامل تغییرات نفس‌گیر، سکولاریسم، انحلال پیوندهای محلی، برابری‌خواهی روزافزون و عدم‌تعیین هویتی است. در همین زمینه، دگرگونی‌ها و تحولات معاصر خانواده را نیز بسیاری از نظریه‌پردازان به نیروهای اجتماعی جامعه مدرن نسبت می‌دهند: فرایند صنعتی‌شدن و سرمایه‌داری (Wirth, 1938; Parsons, 1955; Illouz, 1997)، فردی‌شدن (Beck & Beck-Gernsheim, 1995)، سنت‌زدایی (Giddens, 1992; Beck & Beck-Gernsheim, 1995)، دگرجنس‌گراهنجاری (Firestone, 1972; Richardson, 1996) و جنبش فمینیسم (Castells, 1997, 2010). این نیروهای اجتماعی مدرن بر خانواده و روابط صمیمی، چه از نظر ساختار روابط و چه از حیث روابط قدرت و چه به لحاظ ماهیت روابط، تأثیرات عمیقی گذاشته‌اند. مسلماً وزن و تأثیر این نیروها در بافت‌ها و جوامع مختلف نه برابر است و نه ثابت؛ از این‌رو، در کاربرست نظریه‌های موجود، که قطعاً در بافتی خاص پرورنده شده‌اند، برای جوامع متفاوت باید محتاط بود.

نیروهای مدرن جهانی ساختند سرشار از تنوع و تفاوت و دنیایی آکنده از پویایی و تغییر؛ در حوزه روابط شخصی نیز، هویت‌هایی پیچیده و چندپاره، پیوندهایی لرزان و ناپایدار و زندگی‌هایی متنوع و متفاوت ظهور یافته‌اند. درحقیقت، در پی دوره مدرنیت اولیه، که مشخصه آن جست‌وجو برای مقوله‌های ناب و روابط نهادینه‌شده بود، دوره‌ای از تنوع ظهور کرد. تنوعی که در عرصه زندگی خانوادگی نمود بارزی داشت.

ظهور تحولات جدید در حوزه زندگی خانوادگی، از قبیل افزایش نرخ جدازستی، تولدهای خارج از ازدواج، خانواده‌های تک‌والدی، خانواده‌های ترمیمی، پدیده هم‌باشی، ازدواج و هم‌خانگی همجنس‌گرایان و غیره موجب این تصور شده است که نهاد خانواده متعارف در حال فروپاشی است. چنین تحولات و دگرگونی‌هایی در حوزه خانواده، تفکر و نظریه‌پردازی درباره آن‌ها را نیز دستخوش تغییری اساسی کرده است. درواقع، دانش خانواده کانون توجه خود را از بررسی ساختار و کارکرد خانواده به مطالعه موضوعاتی چون روابط صمیمی، ازدواج، عشق، زناشویی، سکسوالیته و روابط خانوادگی تغییر داده است [۳۸].

فارغ از نتیجه‌گیری‌های عجولانه در باب فروپاشی یا تحولات دیگر در حوزه زندگی خانوادگی، می‌توان گفت که «خانواده» در دهه‌های اخیر هم به لحاظ مفهومی و هم به لحاظ شکلی تغییرات گسترده‌ای را تجربه کرده است. برخی جامعه‌شناسان برای نشان دادن تنوع و تکثر روزافزون الگوهای زندگی خانوادگی، به جای واژه «خانواده» از اصطلاح‌هایی چون «خانواده‌ها»، «روابط یا زندگی شخصی» و «صمیمیت یا زندگی صمیمی» استفاده می‌کنند. شاید از همین روی، امروزه جامعه‌شناسان خانواده کانون توجه خود را از تحلیل کارکردی و ساختاری نهاد خانواده به کیفیت زندگی شخصی، صمیمی و رابطه‌ای افراد تغییر داده‌اند.

این تحول مفهومی و پژوهشی چنان گسترده است که در حوزه جامعه‌شناسی زندگی خانوادگی می‌توان از نوعی چرخش مفهومی به سوی صمیمیت سخن گفت. درحقیقت، دانش جامعه‌شناسی معاصر خانواده، نظر به لزوم تناسب شیوه‌های تحلیل با پیچیدگی و تنوع زیاد شکل‌های خانواده در جهان کنونی، ناگزیر به بازتعریف سرشت موضوعی خود شده است. در همین زمینه، بسیاری از پژوهش‌گران و جامعه‌شناسان برای توصیف پژوهش‌های معاصر خانواده ترجیح می‌دهند به جای «جامعه‌شناسی خانواده» از اصطلاح «جامعه‌شناسی خانواده‌ها»، «جامعه‌شناسی صمیمیت» یا «جامعه‌شناسی روابط شخصی» استفاده کنند.

با مرور ادبیات «جامعه‌شناسی صمیمیت» می‌توان دو گروه کلی و اغلب متعارض را تشخیص داد: آن‌هایی که دلواپس فروپاشی خانواده و سنت‌های خانوادگی‌اند و کسانی که حامیان تحولات خانواده و ظهور شکل‌های نوین زندگی خانوادگی‌اند. البته چشم‌انداز سوم نیز وجود دارد که بر تداوم نابرابری‌های جنسی و جنسیتی در روابط صمیمی تأکید دارد. گروه نخست، دگرگونی‌های اجتماعی معاصر را به‌مثابه امری زیان‌بار و نشانه زوال اخلاقی و انحطاط خانواده تلقی می‌کنند و با اتخاذ دیدگاهی بدبینانه استدلال می‌کنند که فروپاشی پیوندهای سنتی به فروپاشی چارچوب‌های اخلاقی منجر خواهد شد. بنابراین، افراد را به حفظ حرمت ساختارها و ارزش‌های هنجاری فرامی‌خوانند. این چشم‌انداز، که تصویر تاریکی از آینده روابط انسانی و جامعه ترسیم می‌کند، مدعی است که سنت‌زدایی و فرایند ملازم آن، یعنی فردی‌شدن، ارزش‌ها و هویت‌های مرتبط با زندگی خانوادگی را تحلیل برده و در نتیجه موجب تضعیف روابط اجتماعی و به‌طور کلی تضعیف انسجام اجتماعی در سطح جامعه شده است. نظریه‌پردازانی که موافق این دیدگاه هستند به افزایش آمار طلاق، جدازیستی، تنه‌ازیستی و بالارفتن سن ازدواج به‌مثابه نشانه‌هایی از تشدید فردگرایی و خودمختاری<sup>۱</sup> به زیان اصول روابط یعنی تعهد، وفاداری و مسئولیت‌پذیری اشاره می‌کنند. اگرچه این نظریه‌پردازان ممکن است در تحلیل علت‌های این زوال با یکدیگر اتفاق نظر نداشته باشند، همه آن‌ها روابط شخصی معاصر را مقوله‌ای مسئله‌دار یا مسئله‌آفرین<sup>۲</sup> و نیازمند اصلاحات فوری می‌دانند.

در مقابل، گروه دوم ظرفیت‌های مثبتی در این تغییرات می‌بینند و مدعی‌اند تنوع و تکثر بیشتر سبک‌های زندگی دموکراتیزه‌شدن روابط شخصی را در پی خواهد داشت. این گروه با حمایت از شکل‌های جدید زندگی جنسی و صمیمی بر ظرفیت آن‌ها برای مساوات‌طلبی بیشتر تأکید می‌کنند و هم‌آواز با لیبرالیسم مدعی می‌شوند که می‌توان برابری و عدالت در روابط شخصی را از حوزه‌های گسترده‌تر سیاسی و اقتصادی منفک کرد؛ بدین معنا که دموکراتیزه‌شدن خانواده را نوعی تحول خصوصی لحاظ می‌کنند که به‌رغم بی‌عدالتی و تبعیض

1. self-determination  
2. problematic



در حوزه عمومی اتفاق می‌افتد. از این دیدگاه، سنت‌زدایی نه به‌منزلهٔ مخمل زندگی اجتماعی، بلکه عامل رهایی مردم از نقش‌های اجتماعی اجباری و تجویزی دوران گذشته تلقی می‌شود؛ عاملی که امکان ایجاد روابط بهتر بر مبنای رضایت متقابل (و نه بر مبنای تعهدات قراردادی) را برای افراد فراهم می‌کند. بنابراین، این دیدگاه، برخلاف چشم‌انداز نخست، افزایش طلاق و جدازیستی را نشانهٔ ظهور رابطهٔ ناب<sup>۱</sup> می‌انگارد که حامی ارزش‌های دموکراتیک احترام و تعامل<sup>۲</sup> در حوزهٔ روابط بین‌شخصی است. این رویکرد به جای آنکه روابط شخصی معاصر را در حال زوال تصویر کند، بر فردی‌شدن روزافزونی تأکید می‌کند که فرصت‌ها و پتانسیل بیشتری برای ایجاد روابط رضایت‌بخش‌تر برای هر دو سوی رابطه فراهم می‌آورد که این امر به تنوع گسترده در شیوه‌های صمیمیت منجر می‌شود.

علاوه بر دو دیدگاه مذکور، چشم‌انداز دیگری هم وجود دارد که هر دو ادعای فروپاشی و دموکراتیزه‌شدن را رد می‌کند. این دسته از نظریه‌پردازان استدلال می‌کنند که در تأکید بر تغییر اجتماعی در روابط شخصی مبالغه شده است. آن‌ها ادعا می‌کنند که چنین مواضعی انعکاس‌دهنده و تقویت‌کنندهٔ نسخه‌های سیاست‌محور دربارهٔ حقیقت است و عملکردهای واقعی قدرت را تحریف‌آمیز یا ابهام‌آمیز نشان می‌دهند. روشن است که این دیدگاه از نظریهٔ فمینیستی تأثیر پذیرفته است.

این سه تفسیر بسیار متفاوت از وضعیت روابط شخصی در جهان معاصر می‌توانند پیامدها و دلالت‌های پژوهشی متفاوتی دربارهٔ موضوع صمیمیت ایجاد کنند. هر یک از این رویکردها خانواده و روابط صمیمی را بر مبنای گرایش‌های سیاسی و ایدئولوژیک خاصی درک و تحلیل می‌کنند. به نظر می‌رسد کسانی که به دیدگاه فروپاشی گرایش دارند، از گفتمان محافظه‌کارانه‌ای حمایت می‌کنند که در پی حفظ وضع موجود است. در حالی که گروه دوم از ایدئولوژی تغییر پشتیبانی می‌کند. تعارض و تقابل بین این دو گروه یادآور مجادله و دوقطبی میان جامعه‌شناسان کلاسیک نظم‌گرا و تغییر‌گرا در اوج دگرگونی‌های اجتماعی ناشی از فرایند صنعتی‌شدن است. دانشوران گروه نخست (مثلاً، الیزابت فاکس [۱۵])، همچون جامعه‌شناسان نظم‌گرا از دگرگونی در روابط و پیوندهای اجتماعی هراسان‌اند و آن را پیش‌درآمد فروپاشی انسجام اجتماعی تلقی می‌کنند؛ در حالی که دانشوران گروه دوم (مثلاً، آنتونی گیدنز [۳۷])، که در نیمهٔ دوم سدهٔ بیستم گسترش یافتند، همانند کارل مارکس و فردریش انگلس— که در پی سرنگونی نظام موجود و خلق جامعه‌ای برابر بودند— این تغییرات را در جهت برابری بیشتر تفسیر می‌کنند.

توسعهٔ چشم‌انداز دوم در دهه‌های پایانی قرن بیستم را می‌توان یکی از نمودهای فرعی

---

1. pure relationship  
2. negotiation and respect

«چرخش پسامدرن» [۱۳] تلقی کرد. استیون سیدمن استدلال می‌کند که از دهه ۱۹۵۰ به بعد بسیاری از ایده‌های روشنگری همچون عینیت علم، تناسب پیشرفت علمی و پیشرفت اجتماعی، وحدت بشر و غیره به چالش کشیده شدند [۱۳، ص ۲۱۱] و در پی آن جنبش‌های پسامدرن ضداستعماری، فمینیستی، همجنس‌گرایان و رنگین‌پوستان ظهور یافتند [۱۳، ص ۲۶۸]. این جنبش‌ها با طرح بحث‌های هویت شخصی و گروهی، هنجارهای نژادی، جنسی و جنسیتی (و حتی گاهی بنیان زندگی هنجاری) را به زیر سؤال بردند و به تدریج پیش‌درآمد ظهور نظریه‌های اجتماعی گوناگونی شدند که جامع‌ترین آن‌ها نظریه چندفرهنگ‌گرایی<sup>۱</sup> است و در قالب‌هایی چون نظریه کوئیر<sup>۲</sup>، نظریه آفریقامحوری<sup>۳</sup>، نظریه نرینگگی<sup>۴</sup> [۱۰، ص ۱۱۶] و نظریه جنسیت<sup>۵</sup> مطرح می‌شود.

به نظر می‌رسد نظریه کوئیر (دگرباشی جنسی) و نظریه جنسیت ارتباط نزدیکی با ظهور جامعه‌شناسی صمیمیت دارند و به نوعی پایه‌های نظری این رویکرد را تشکیل می‌دهند. می‌توان گفت که نظریه جنسیت، طبیعی‌بودگی تفاوت‌های جنسیتی و نظریه کوئیر طبیعی‌بودگی رفتارهای جنسی متعارف را به چالش می‌کشند. به گفته نیلون و ژيرو، «نظریه جنسیت در پی آزادسازی جنسیت از یوغ فهم ذات‌گرایانه از جنس (و به عکس) است و نظریه کوئیر بر آزادسازی اعمال جنسی از هویت جنسیتی دلالت دارد. به سخن دیگر، نظریه کوئیر پیوسته نشان می‌دهد که هیچ رابطه «طبیعی» بین اندام کالبدی و معنا یا عملکرد مفروض آن اندام در یک بافت معین- یعنی بین مفهوم بیولوژیکی جنس و عمل جنسی خاص- وجود ندارد [۶۰، ص ۱۸۴-۱۸۵]. این دو نظریه می‌توانند حاوی دلالت‌هایی برای جامعه‌شناسی معاصر خانواده باشند: اگر نقش‌های جنسیتی و رفتارهای جنسی ذاتی نیست، پس خانواده متعارف و روابط جنسی متعارف (بین زن و مرد) نیز که مبتنی بر تفاوت‌های جنسی و جنسیتی‌اند نمی‌توانند ذاتی و طبیعی باشند. بنابراین، روابط خانوادگی نامتعارف (مانند همباشی) و روابط جنسی نامتعارف (مانند همجنس‌گرایی) را باید نه به مثابه انحراف اجتماعی، بلکه به مثابه پدیده اجتماعی جدید مطالعه و بررسی کرد. با این استدلال است که جایگزینی مفاهیم صمیمیت و رابطه شخصی به جای مفهوم خانواده (به‌ویژه در معنای سنتی آن) معنادار و قابل فهم می‌شود. در پایان، باید تأکید کرد که این تحول و چرخش مفهومی در جامعه‌شناسی خانواده می‌تواند واجد دلالت‌های گوناگون پژوهشی و حتی سیاسی (با توجه به ظهور مفهوم شهروندی صمیمی) باشد. مسلماً با توجه به تحولات عمیق زندگی خانوادگی و زناشویی در جامعه معاصر ایران (از قبیل افزایش سن ازدواج، افزایش نرخ طلاق و ظهور مفاهیمی چون طلاق عاطفی،

1. multiculturalism
2. Queer Theory
3. Afrocentric Theory
4. Masculinity Theory
5. Gender Theory

تفاهم، زندگی مشترک، ازدواج سفید و غیره)، تحقیق و نظریه‌پردازی در این حوزه جدید و نسبتاً بکر می‌تواند به نتایج و برون‌دادهای جالب توجه و مفیدی منجر شود که این امر مستلزم توجه جدی جامعه‌شناسان و پژوهش‌گران ایرانی به این چرخش مفهومی است.

هرچند پیشینه نوپا ولی درعین حال عمیق و گسترده جامعه‌شناسی صمیمیت، یا به‌طور کلی‌تر جامعه‌شناسی روابط شخصی، تاکنون در ایران چندان مورد توجه واقع نشده است، پژوهش‌های پراکنده‌ای که در سال‌های اخیر، آگاهانه یا ناآگاهانه، در این حوزه انجام گرفته‌اند نوید آینده‌ای پربار را در حوزه پژوهش جامعه‌شناختی می‌دهند؛ مثلاً می‌توان به برخی پژوهش‌های انجام‌شده در این حوزه در سال‌های اخیر در ایران اشاره کرد: خلج‌آبادی و مهریار [۹]؛ آزادارمکی و همکاران [۲]؛ صفائی [۱۴] و کنعانی و محمدزاده [۱۷]. کار خلج‌آبادی و مهریار [۹]، همچون بیشتر پژوهش‌هایی که در داخل کشور در حوزه زنان و خانواده انجام شده‌اند، با رویکردی کمی صورت گرفته و حاوی نوعی نگاه آسیب‌شناسانه به تحولات جاری در روابط صمیمی است. اما سه رویکرد دیگر، با روش کیفی- که برای مطالعه صمیمیت و روابط صمیمی مناسب‌تر است- به بررسی موضوع پرداخته‌اند و سعی در سنخ‌شناسی روابط عاشقانه داشته‌اند؛ با این حال، این تحقیقات در سطحی محدود و عمدتاً در دانشگاه‌ها انجام گرفته و کمتر به سطح مقایسه (به‌ویژه مقایسه بین‌نسلی) رسیده است و به جز کار صفائی [۱۴] کمتر به تولید نظریه انجامیده است.

البته تعدادی از ایرانیان مقیم خارج از کشور نیز در این حوزه پژوهشی بسیار فعال بوده و تاکنون کارهای مهمی انجام داده‌اند که از جمله آن‌ها می‌توان به افسانه نجم‌آبادی [۵۷؛ ۵۹]، پردیس مهدوی [۴۷؛ ۴۷] و ژانت آفاری [۲۴] اشاره کرد. کارهای مهدوی و آفاری عمدتاً در چارچوب مطالعات سکس و سیاست‌های جنسیتی قرار می‌گیرند که به‌ویژه در ارتباط با سیاست و مقتضیات سیاسی نگاشته شده‌اند. اما کارهای افسانه نجم‌آبادی نوعی تاریخ‌نگاری تحلیلی‌اند که گذشته از ارائه اطلاعات جالب و برانگیزاننده درباره روابط جنسی و جنسیتی در مقاطع خاص تاریخ ایران، می‌توانند به لحاظ روش‌شناختی نیز بسیار مفید و آموزنده باشند که متأسفانه هیچ‌یک از آثار ذکرشده به فارسی ترجمه یا به عبارت بهتر چاپ نشده‌اند.

## منابع

- [۱] آبوت، پاملا و کلر والاس (۱۳۸۰). *جامعه‌شناسی زنان*، ترجمه منیژه نجم عراقی. تهران: نی.
- [۲] آزادارمکی، تقی؛ شریفی ساعی، محمدحسین؛ ایثاری، مریم؛ طالبی، سحر (۱۳۹۰). «سنخ‌شناسی الگوهای روابط جنسی پیش از ازدواج در ایران»، *جامعه‌پژوهی فرهنگی*، س ۲، ش ۲، ص ۱-۳۴.
- [۳] اعزازی، شهلا (۱۳۷۶). *جامعه‌شناسی خانواده: با تأکید بر نقش، ساختار و کارکرد خانواده در دوران معاصر*، تهران: روشنگران و مطالعات زنان.
- [۴] باومن، زیگمونت (۱۳۸۴). *عشق سیال: در باب ناپایداری پیوندهای انسانی*، ترجمه عرفان ثابتی، تهران: ققنوس.

- [۵] برمن، مارشال (۱۳۷۹). تجربه مدرنیته: هر آنچه سخت و استوار است دود می‌شود و به هوا می‌رود، ترجمه مراد فرهادپور، تهران: طرح نو.
- [۶] برناردز، جان (۱۳۸۴). درآمدی به مطالعات خانواده، ترجمه حسین قاضیان، تهران: نی.
- [۷] بلیکی، تورمن (۱۳۸۹). استراتژی‌های پژوهش اجتماعی، ترجمه هاشم آقابلیگ‌پوری، تهران: جامعه‌شناسان.
- [۸] تقوی، نعمت‌الله (۱۳۸۱). جامعه‌شناسی خانواده، تهران: دانشگاه پیام نور.
- [۹] خلیج‌آبادی فراهانی، فریده؛ مهریار، امیرهوشنگ (۱۳۸۹). «بررسی نقش خانواده در ارتباطات با جنس مخالف قبل از ازدواج در دختران دانشجو در تهران»، خانواده‌پژوهی، س ۶، ش ۲۴، ص ۴۴۹-۴۶۸.
- [۱۰] ریتزر، جورج؛ گودمن، داگلاس (۱۳۹۰). نظریه جامعه‌شناسی مدرن، ترجمه عباس لطفی‌زاده و خلیل میرزایی، تهران: جامعه‌شناسان.
- [۱۱] عبدی، عباس (۱۳۹۳). مقدمه‌ای بر پژوهش در جامعه‌شناسی خانواده در ایران، تهران: نی.
- [۱۲] سگالن، مارتین (۱۳۷۰). جامعه‌شناسی تاریخی خانواده، ترجمه حمید الیاسی، تهران: مرکز.
- [۱۳] سیدمن، استیون (۱۳۸۶). کشاکش آرا در جامعه‌شناسی، ترجمه هادی جلیلی، تهران: نی.
- [۱۴] صفایی، مهشید (۱۳۹۰). «جوانان و عشق؛ تأثیر زمینه اجتماعی در مفهوم‌پردازی رابطه عاشقانه»، مطالعات اجتماعی- روان‌شناختی زنان، س ۹، ش ۲، ص ۸۱-۱۰۴.
- [۱۵] فاکس جنوویس، الیزابت (۱۳۸۱). «زنان و آینده خانواده»، ترجمه اصغر افتخاری و محمد تراهی، مطالعات راهبردی زنان، پاییز، ش ۱۷، ص ۲۳۲-۲۴۳.
- [۱۶] کاستلز، مانوئل (۱۳۸۰ [1996]). عصر اطلاعات: اقتصاد، جامعه و فرهنگ (ج ۲: قدرت هویت)، ترجمه حسن چاوشیان، تهران: طرح نو.
- [۱۷] کنعانی، محمدمین؛ محمدزاده، حمیده (۱۳۹۵). «تماس‌های شبکه‌ای و تجربه عشق سیال: مطالعه کیفی دانشجویان دختر دانشگاه گیلان»، تحقیقات فرهنگی ایران، س ۹، ش ۳۳، ص ۱۱۵-۱۴۸.
- [۱۸] گراگلیا، کارولین (۱۳۸۵). «آرامش در خانه» خلاصه‌ای از کتاب *Domestic Tranquility: A Brief Against Feminism*، ترجمه مریم فرهمند، فصل‌نامه شورای فرهنگی اجتماعی زنان، س ۹، ش ۳۳، ص ۱۴۷-۲۰۴.
- [۱۹] گیدنز، آنتونی (۱۳۷۸). پیامدهای مدرنیته، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: مرکز.
- [۲۰] گیدنز، آنتونی (۱۳۷۸). تجدید و تشخیص: هویت شخصی، ترجمه ناصر موفقیان، تهران: نی.
- [۲۱] گیدنز، آنتونی؛ با همکاری کارن بردسال (۱۳۸۶). جامعه‌شناسی، ترجمه حسن چاوشیان، تهران: نی.
- [۲۲] مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی (۱۳۹۳). ازدواج موقت و تأثیر آن بر تعدیل روابط نامشروع جنسی.
- [۲۳] وکیلی، شروین (۱۳۸۳). «دگردیسی صمیمیت» (معرفی و مرور کتاب *The Transformation of Intimacy* of آنتونی گیدنز). کتاب ماه علوم اجتماعی، اسفند ۱۳۸۳، ش ۸۹، ص ۷۱-۷۵.
- [24] Afary J. (2009). *Sexual Politics in Modern Iran*. New York: Cambridge University Press.

- [25] Beck U. (1992[1986]). *Risk Society: Towards a New Modernity*. Translated by Ritter M. London: Sage Publications.
- [26] Beck U, Beck-Gernsheim E. (1995[1990]). *The Normal Chaos of Love*. Translated by Ritter M and Wiebel J. Cambridge: Polity Press.
- [27] Benston M. (1972). "The political economy of women's liberation," in *Women in a Man-made World*, edited by Glazer-Malbin and Waehrer, Chicago: Rand McNally.
- [28] Blatterer H. (2015). *Everyday Friendships Intimacy as Freedom in a Complex World*. Palgrave Macmillan.
- [29] Bradbury T, Karney B. (2010). *Intimate Relationships*. New York: W.W. Norton.
- [30] Castells M. (1997). *The Power of Identity: The Information Age: Economy, Society, and Culture*. Malden: Blackwell.
- [31] Das N. (2013). *Processes of Negotiating Intimate Heterosexual Identities and Relations: Narratives of Three Generations of Urban Middle-class Bengalis living in Kolkata, India*. A thesis for the degree of Doctor of Philosophy, University of Birmingham. Department of Political Science and International Studies.
- [32] Dermott E, Seymour J. (2011). "Developing 'Displaying Families': A Possibility for the Future of the Sociology of Personal Life", in *Displaying Families: A New Concept for the Sociology of Family Life*, Edited by Dermott E and Seymour J, New York: Palgrave Macmillan.
- [33] Easthope H, Liu E, Burnley I, Judd B. (2013). "We're a family - it makes sense to live together: Multigenerational households in Sydney and Brisbane," *State of Australian Cities Conference*, City Futures Research Centre, University of New South Wales.
- [34] Finch J and Morgan D. (1991). "Marriage in the 1990s" in *Marriage, Domestic Life and Social Change*, Edited by Clark D., London: Routledge.
- [35] Firestone S. (1972). *The Dialectic of Sex*, London: Paladin.
- [36] Gabb J. (2008). *Researching Intimacy in Families*, New York: Palgrave Macmillan.
- [37] Giddens A. (1992). *The Transformation of Intimacy: Sexuality, Love and Eroticism in Modern Societies*. Cambridge: Polity Press.
- [38] Gillies V. (2003). "Family and Intimate Relationships: A Review of the Sociological Research". *Families & Social Capital ESRC Research Group*. Working Paper No. 2.
- [39] Goodwin R. (2008). *Changing Relations: Achieving Intimacy in a Time of Social Transition*. Cambridge: Cambridge University Press.
- [40] Illouz E. (2012). *Why Love Hurts: A Sociological Explanation*, Cambridge: Polity Press.
- [41] Jamieson L. (1998). *Intimacy: Personal Relationships in Modern Societies*. Cambridge: Polity.
- [42] Jamieson L. (2005). "Boundaries of intimacy," in *Families in Society: Boundaries and relationships*. Edited by McKie L and Cunningham-Burley S, pp. 189-206, Bristol: Policy Press.
- [43] Jamieson L, Morgan D, Crow G, Allan G. (2006). "Friends, Neighbours and Distant Partners: Extending or Decentring Family Relationships?" *Sociological Research Online*, 11(3).
- [44] Johnson P. (2009). "Making Sense of Intimacy: A Contest Between Love and

- Friendship,” in *Intimate Explorations: Reading Across Disciplines*, Edited by Cervantes-Carson A. & Oria B. Oxford: Inter-Disciplinary Press.
- [45] Luhmann N. (1986). *Love as Passion: The Codification intimacy*. Translated by Jeremy Gaines and Doris L. Jones. Cambridge, Massachusetts: Harvard University Press.
- [46] Luhmann N. (2010). *Love: A Sketch*. Edited by Kieserling A., and Translated by Cross K. Cambridge: Polity Press.
- [47] Mahdavi P. (2005). “Women, Gender and Sexualities: Modern Sex Education Manuals: Iran” in *Encyclopedia of Women in Islamic Cultures*. Edited by Joseph S. and Najmabadi A., Harvard Press.
- [48] Mahdavi P. (2007). “Iran’s Cyber-Sexual Revolution,” *ISIM Review* (Institute for the Study of Islam in the Modern World), Spring 2007.
- [49] Mahdavi P. (2007). “Passionate uprisings: the Intersection of Sexuality and Politics in Post-revolutionary Iran”. *Culture, Health & Sexuality*. 9(5). PP 445–457.
- [50] Mahdavi P. (2010). “Youth, Sexuality and Politics in Post-Revolutionary Iran,” in *Handbook on Sexuality, Health and Human Rights*. Edited by Aggleton P. and Parker R., Routledge.
- [51] Malinowski B. (1913). *The Family among the Australian Aborigines: a Sociological Study*. London: University of London Press.
- [52] Mancillas C. (2007). “Intimacy and Identity in Mexican Couples: When Poverty Prevails”, *Congreso Persons, Intimacy & Love: Probing the Boundaries, Inter-Disciplinary*. Net, Salzburgo, Austria, del 20 al 22 de marzo.
- [53] May V. (2011). *Sociology of Personal Life*. London: Palgrave Macmillan.
- [54] Mjöberg J. (2009). “Challenging the Idea of Intimacy as Intimate Relationships: Reflections on Intimacy as an Analytical Concept,” in *Intimate Explorations: Reading across Disciplines*, Edited by Cervantes-Carson A. & Oria B. Oxford: Inter-Disciplinary Press.
- [55] Morgan D. H. J. (1975). *Social Theory and the Family*, London: Routledge.
- [56] Morgan L. H. (1871). *Systems of Consanguinity and Affinity of the Human Family*, Smithsonian Institution.
- [57] Najmabadi A. (2004). “The Morning After: Travail of Sexuality and Love in Modern Iran”. *International Journal of Middle East Studies*, Vol. 36, No. 3 (Aug., 2004), PP 367-385.
- [58] Najmabadi A. (2005). *Women with Mustaches and Men without Beards: Gender and Sexual Anxieties of Iranian Modernity*, Berkeley and Los Angeles: University of California Press.
- [59] Najmabadi A. (2013). *Professing Selves: Transsexuality and Same-sex Desire in Contemporary Iran*, Durham and London: Duke University Press.
- [60] Nealon J. and Giroux S. S. (2012). *The Theory Toolbox: Critical Concepts for the Humanities, Arts, and Social Sciences*, Lanham: Rowman & Littlefield Publishers.
- [61] Newman D. M. and Grauerholz E. (1999). *Sociology of Families*. Douglas, Pennsylvania: Pine Forge Press.
- [62] Ogburn W. F. (1955). *Technology and the Changing Family*, New York: Macmillan.
- [63] Parsons T. (1955). “The American Family: Its Relations to Personality and to the Social Structure,” in *Family, Socialization and Interaction Process*, edited by Parsons T. and Bales R. F., London: Routledge and Kegan Paul.

- [64] Radcliffe-Brown A. (1924). "The Mother's Brother in South Africa," *South African Journal of Science*, 21, PP 542-555.
- [65] Rampage C. (1994). "Power, gender, and marital intimacy," *Journal of Family Therapy*, No. 16, PP 125-137.
- [66] Roseneil S. and Budgeon S. (2004). "Cultures of Intimacy and Care Beyond 'the Family': Personal Life and Social Change in the Early 21st Century," *Current Sociology*. March 2004, Vol. 52(2). PP 135-159.
- [67] Smart C. (2007). *Personal Life: New Directions in Sociological Thinking*. Cambridge: Polity Press.
- [68] Stone L. (1977). *The Family, Sex and Marriage in England 1500-1800*. New York: Harper and Row.
- [69] Strandell J. (2012). *On the Possibilities and Impossibilities of Love: Mapping the discursive field of love-relationships, its components, conflicts and challenges*. Master's thesis in Sociology. Halmstad University, School of Social and Health Sciences.
- [70] Van Hooff J. (2013). *Modern Couples: Continuity and Change in Heterosexual Relationships*, Farnham: Ashgate Pub Co.
- [71] Wirth L. (1938). "Urbanism as a way of life", *American Journal of Sociology*, No. 44, PP 1-24.
- [72] Wynne L. (1988). "An epigenetic model of family process," in *Family Transitions: Continuity and Change over the Life Cycle*. Edited by C. Falicov, New York: Guilford.
- [73] Yoo H. (2013). *Couple Intimacy and Relationship Satisfaction: A Comparison Study between Clinical and Community Couples*, A Thesis for the Degree Doctor of Philosophy in the Graduate School of the Ohio State University.
- [74] Illouz, E. (2012). *Why Love Hurts: A Sociological Explanation*, Cambridge: Polity Press.
- [75] Richardson, D. (1996). "Heterosexuality and Social Theory". In *Theorising Heterosexuality: Telling it Straight*. Edited by Richardson, Diane. Buckingham: Open University Press. PP 1-20.